

تقابل گفتمانی شبوه‌های گفتاری پیامبر(ص) و سران قریش در مکه

تألیف و تدوین:

دکتر هدیه تقوی

عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء(س)



نگارستان اندیشه

تهران، پاییز ۱۳۹۷

سرشناسه: تقوی، هدیه ۱۳۵۱-

عنوان و نام پدیدآور: تقابل گفتمانی شیوه‌های گفتاری پیامبر(ص) و سران قریش در مکه/تألیف و تدوین هدیه تقوی. مشخصات نشر: تهران: نگارستان اندیشه، ۱۳۹۷.

شابک: 978-600-8273-80-6

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص. وضعیت فهرست نویسی: فیا.

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: محمد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. — روابط. Muhammad,

Prophet -- Relations قریش (قبیله عرب) — تاریخ. -- Quraysh (Arab tribe)

History -- Islam -- History -- To 632. از آغاز تا ۱۱ ق.

رده بندی کنگره: ۲۱۹DS / ق ۴ ت ۱۳۹۷

رده بندی دیویی: ۹۳۹/۴۷۰۰۴۹۲۷ شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۹۵۸۷۲

تقابل گفتمانی

شیوه‌های گفتاری پیامبر(ص) و سران قریش در مکه

نویسنده: دکتر هدیه تقوی

عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء(ع)

ناشر: نگارستان اندیشه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مرتضی انصاف‌منیر

طراحی جلد: سعید صحابی

چاپ: اول، ۱۳۹۷

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: نسیم

نشانی ناشر: م. انقلاب، ابتدای خ آزادی، خ بهزاد، شماره ۲۹ واحد ۷

تلفکس: ۶۶۴۳۵۴۲۳ - ۶۶۹۴۲۵۴۲

www.cins.ir - info@rics.ir

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۷	فصل اول: مبانی نظری گفتمان لکلوتو و موف
۱۹	۱-۱: گفتمان و تحلیل گفتمان
۲۲	۱-۲: نظریه گفتمان لکلوتو و موف
۲۶	۱-۳: قدرت، سیاست و عینیت از دیدگاه لکلوتو و موف
۲۷	۱-۴: هویت و سوژه
۲۸	۱-۵: غیریت‌سازی و هژمونیک شدن گفتمان
۳۰	۱-۶: حاشیه اند و برجسته‌سازی
۳۳	فصل دوم: گفتمان توحید و تعدد خدایان در پیش از اسلام
۳۵	۲-۱: رواج گفتمان توحیدی در مکه
۳۹	۲-۲: خارج شدن توحید از نظم گفتمانی مکه
۴۲	۲-۳: اشاعه گفتمان تعدد خدایان
۴۷	فصل سوم: تقابل گفتمانی پیامبر(ص) و سران قریش در مذاکرات و مناظرات
۴۹	۳-۱: بعثت پیامبر(ص) و فعال شدن گفتمان توحید
۵۰	۳-۲: مذاکرات سران قریش و پیامبر(ص)
۵۱	۳-۳: گزارش اسنادی متن مذاکرات سران قریش و پیامبر(ص)
۵۴	۳-۴: متن مذاکرات سران قریش و پیامبر(ص)
۷۱	۳-۵: شناسایی موقعیت گفته پردازهای (گویندگان) مذاکرات
۷۴	۳-۶: تقابل گفتمانی پیامبر(ص) و سران قریش در متن مذاکرات
۸۱	۳-۷: نزاع گفتمانی چندگانه پرستی و توحید برای بقاء و تثبیت معنا
۸۷	۳-۸: طرد و حاشیه رانی گفتمان توحید توسط سران قریش
۹۳	۳-۹: غیریت‌سازی گفتمان توحید در جهت تثبیت معنا
۹۷	۳-۱۰: اختلاف درون گفتمانی سران قریش در شیوه برخورد با پیامبر(ص)
۱۰۷	منابع و مأخذ

مقدمه

گفتار و کلام یکی از ابزارهای مهم ارتباط انسانهاست که بر انتقال آراء، اندیشه، فکر، و در سطح وسیع تر فرهنگ تاثیر غیر قابل انکاری دارد. از دیرباز در تمدن های اولیه بشری، گفتگو میان افراد به ویژه گروه های متخاصم دارای فن و شیوه هایی بوده که مسیر غلبه بر خصم را هموار می کرد. پیامبران نیز برای تبلیغ دین و پیروی از فتنه شکنی، استفاده از فن سخنوری، استدلال کلامی و با زبانی رسا به تبلیغ دین پرداختند. درخواست حضرت موسی (ع) از خداوند با عبارت «وَ احْزَنْ نَفْسَهُ مِنْ لِسَانِي»^۱ و پاسخ خداوند به ایشان با عبارات «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۲ ناظر بر اهمیت امر زبان و گفتار در تبلیغ دین است.

رسول اکرم (ص) نیز پس از ابلاغ رسالت جهت اشاعه گفتمان توحیدی که در ابتدا با موجی از مخالفت های مخاطبان مواجه شد، بود، از شیوه های گفتاری متناسب با بافت موقعیتی و محیطی که بنیان فرهنگ و اجتماع عرب را شکل داده بود، استفاده نمود.

ارکان جامعه عرب پیشااسلامی بر سه اصل، «نسب» «حسب» و «عصب» بنا شده بود. این سه اصل نه تنها فرهنگ و اجتماع آنان را شکل

۱. طه / ۲۷

۲. طه / ۴۴

داد. بلکه در عرصه سیاسی نیز نقش تعیین‌کننده در اداره جامعه ایفا نمود. در نظام اجتماعی عرب، نسب به معنای خون و نژاد، بیشتر از طریق پدر و نیاکان پدری منتقل می‌شد. برخی نسب را به پدر محدود نکرده و نسب اشتراکی از طرف والدین را نیز مطرح کرده‌اند که به دو شکل طولی و عرضی به دست می‌آمد. در نسب طولی پیوستگی نسبی از والدین به فرزندان و در نسب عرضی پیوستگی نسبی میان عموزادگان و برادرزادگان مد نظر بود.^۱

اهمیت نسب در جزیره العرب قبل از اسلام، بیش از هر چیز در ایجاد مرزبندی‌های قریبی و قبیله‌ای موثر بود و سبب می‌شد مرزهای قبیله‌ای و عشیره‌ای از هم تفکیک و تقسیم‌بندی‌های اجتماعی از سطح کلان به سطح خردتر انجام شود. تقسیم‌بندی بزرگ نسبی آنان به دو دسته قحطانی و عدنانی با زیر مجموعه و شاخه‌های بزرگ و کوچک عشیره‌ای - قبیله‌ای؛ شعب،^۲

۱. مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴، ص ۴۲۸-۴۲۹؛ ابن منظور، لسان العرب، ذیل نسب، ج ۱۴، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا، صص ۱۱۸-۱۱۹؛ محمد بن حسین راغب اصفهانی، المفردات الفیاض، ج ۱، بیروت، دارالقلم، ۱۴۱۲، ص ۸۰۱؛ علی‌اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۸، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، ص ۵۳؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ص ۲۷۳؛ محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا، ص ۴۹۹؛ سلمه بن مسلم العوتبی صحاری، الانساب، عمان، مطبعه الالوان الحدیثه، ۱۴۲۷، ص ۵.

۲. «شعب» نسب دورتر از قبیله عدنان و قحطان را گویند؛ و شعب را از آن روی شعب نامند، که قبیله‌ها از آن انشعاب می‌یابند. در آیه ۱۳ سوره حجرات نیز به آن اشاره شده است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۴۵۵.

قبیله،^۱ عماره،^۲ بطن،^۳ فخذ^۴ و فسیله^۵ ساختار و نظام اجتماعی عرب را شکل می‌داد.^۶

در منطقه حجاز عدنانی‌ها به دو شاخه معد و عک که هر کدام دارای قبایل متعددی بودند، تفکیک گردیدند. معد مجموعه‌ای از قبایل منتسب به معدبن عدنان از عک که مجموعه‌ای دیگر از قبایل منتسب به عکبن عدنان بود، مجزا شدند.^۷ انتساب به این قبایل اهمیت داشت و در القاب و عناوین بزرگان نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. چنانچه حذیفه بن بدر، سر کرده عطفان، در بین عرب به عنوان خداوند معد (رب معد) شناخته شده بود. این

۱. «قبیله» از وهی مانند ربیعه و مضر بودند که شاخه‌های یک «شعب» در آن از همدیگر جدا می‌شدند؛ و قدام را از آن روی قبیله می‌گفتند که در آن نسب‌ها مقابل یکدیگر قرار می‌گرفتند. ابی یعلیٰ حاتم بن الحسین الماوردی، الاحکام السلطانیة، مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶، صص ۵-۱۰.

۲. «عمار» دسته کوچکتر از قبیله و بزرگتر از بطن، و فخذ بود. در واقع می‌توان آن را یک حی بزرگ دانست. از قبیل قریش و کنانیه در آن شاخه‌های قبایل از همدیگر جدا می‌شدند. ماوردی، ص ۲۰۴؛ ابن اثیر، النزهة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۳، قم، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷، ص ۲۹۹.

۳. «بطن» مرتبه پایین‌تر همانند بنی عبد مناف و بنی مخزوم بود که شاخه‌های یک عماره در آن از همدیگر جدا می‌شدند. ماوردی، صص ۲۰۴-۲۰۵.

۴. «فخذ» گروهی از قبیل بنی هاشم و بنی امیه بود که در آن شاخه‌های یک بطن از همدیگر جدا می‌شدند. ماوردی، صص ۲۰۴-۲۰۵.

۵. «فسیله» گروهی کوچک‌تر از قبیل بنی ابوطالب و بنی عباس بود که در آن شاخه‌های یک فخذ از همدیگر جدا می‌شدند. ماوردی، صص ۲۰۴-۲۰۵.

۶. صحاری، صص ۳-۷.

۷. اقوام معد بیابانگرد بودند و کارشان غارتگری و تهاجم به همدیگر بود. ابن سلام، النسب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰، ص ۲۴۸؛ اوعلی حسن بن الرشید قیروانی، العمده فی صناعة الشعر و نقد، ج ۲، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۴۲۱، ص ۹۲۰.

لقب دلالت بر سروری و بزرگی وی به عنوان نماینده قبایل معد داشت.^۱ افراد قبیله بر اساس اعتبار نسبی به سه گروه تقسیم می‌شدند. گروه اول اعضای اصلی قبیله بودند که بر اساس اصالت نسب، پاکی خون، حسب و امتیازات منزلتی که به دو شیوه موروثی و اکتسابی به دست می‌آمد، از پایگاه اجتماعی بالاتر نسبت به دیگر اعضای برخوردار می‌شدند.^۲ همین افراد که سرگام و روساء از میان آنان بودند در اداره قبیله نقش محوری ایفا می‌کردند. گروه دوم موالی و وابستگان به قبیله بودند که از حمایت‌های مادی و دنیوی قبیله برخوردار و از حقوق آنان دفاع می‌شد. گروه سوم را بردگان تشکیل می‌دادند که به سبب عدم ارتباط نسبی با قبایل از پایین‌ترین سطح اعتبار اجتماعی برخوردار بودند.

صیانت از نسب و حفظ احوال به مراتب آن از اصول مسلم و پذیرفته شده جامعه عرب بود و در مناسبات اجتماعی به ویژه ازدواج به آن پایبند بودند.

آنان برای حفظ اصالت نسب، بر ازدواج با هم کفوهای نسبی تاکید داشتند.^۳ به همین سبب ازدواج‌های درون قبیله‌ای اهمیت داشت، اما در صورتی که زوجی هم رده نسبی در قبیله نمی‌یافتند، به ازدواج با هم کفوهای نسبی از قبایل دیگر اقدام می‌کردند. در چنین شرایطی

۱. در بیتی از حذیفه بن یمان به این لقب اشاره شد است: و اهلکن یومارب کنده و ابنه / و ربه معذ بین خبت و عرعر. عمر بن بحر جاحظ، الحیوان، ج ۱، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴، ص ۲۱۷.

۲. محمود شکری آلوسی، بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب، بیروت، المکتبه العصریه، ۱۹۲۴، ص ۱۸۳.

۳. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، بغداد، دارالعلم للملایین، ۱۳۴۷، صص ۵۷۲-۵۷۳.

ازدواج‌های برون قبیله‌ای معنا پیدا می‌کرد. از جمله آنها می‌توان به پیوندهای خویشاوندی قبیله قریش با ثقیف و قبایل یمنی اشاره کرد. از آنجایی که قبیله قریش جز قبایل برتر نسبیه بوده و جایگاه اجتماعی و سیاسی بالایی در جزیره العرب داشتند، تمایل اشراف قبایل برای پیوند با آنها زیاد بود. نمونه آن همسر یکی از برادران عبد یا لیل و دو برادرش مسعد و حبیب - که در آن وقت، بزرگ و رئیس قبیله ثقیف بودند - از بنی جح از قریش بود.^۱ در مورد ازدواج قریش با قبایل جنوبی نیز می‌توان به ازدواج‌های متعدد اشراف قریش با یثربیان اشاره کرد، که نمونه آنها ازدواج هاشم و عائشه یا رسول اکرم (ص) با زنانی از یثرب بود.^۲

حسب نیز به معنای شرف، مجد، بزرگی و برتری یک فرد یا قبیله بر افراد و قبایل دیگر است.^۳ و این حسب در این معنا ناظر بر شرافت انسانی است که به زعم عرب، شرافت، مجد آباء و اجداد جمع شده بود.^۴ دایره معنایی حسب، فراتر از معنای مذکور بود، برخی آن را در معنای دیگری چون کرم، مال و تقوی نیز به کار بردند.^۵ در این صورت، حسب ناظر بر اعمال نیک افراد و ثروت و مکنت آنان می‌شد. در معنایی دیگر نسب نیکو و کریم را مبنای حسب دانسته‌اند. در بیتی از متلمس می‌توان این معنا از حسب را دریافت:

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، بیروت، دارالمعرفه، ص ۴۱۹.
۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۲، بیروت، دارالتراث، ص ۱۱۷، ص ۲۷۷؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۱۵۶.
۳. ابن منظور، ذیل حسب، ج ۳، ص ۱۶۰.
۴. ابن منظور، ذیل حسب، ج ۳، ص ۱۶۰.
۵. ابن منظور، ج ۱، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۱، ص ۳۸۱.

وَمَنْ كَانَ ذَا نَسَبٍ كَرِيمٍ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَبٌ، كَانَ اللَّيْمَ الْمَذْمُومًا
ابن خلدون نیز همین معنا را مد نظر داشته و حسب را به معنای به
دست آوردن شرف از طریق خصوصیات و خصلت‌های نیکو دانسته است.^۱
برخی نیز حسب و نسب را در دو وجه متفاوت از هم معنا کرده‌اند. آنان
نسب را در پدران و مادران و حسب را در اعمال و کردار افراد دانسته‌اند.
بر این اساس، اعمالی چون؛ شجاعت، جوار، مهمانوازی، امانتداری،
وفاداری، راستی، وجود، فصاحت، بلاغت و صداقت در زمره حسب
محبوب می‌شود. و در میدان‌های مفاخره و منافره عامل برتری افراد و
گروه‌های رقیب بود. این ال‌کیست در بیتی به این معنا از آن توجه نموده
است.

وَلَمْ يَكُنْ مَلَكًا لِلْقَوْمِ نَزْلَهُ، إِلَّا صَلَاحٌ لَا تَلَوَى عَلَى حَسَبٍ.^۲
دایره معنایی حسب علاوه بر این برد یاد شده، در برگرفته اخلاق
شخصی و عمل نیک افراد نیز بود. زهیر بن ابی اسلمی در بیتی از معلقه
خود حسب را در اخلاق شخصی و عمل نیک افراد معنا کرده است.
وَمَنْ يَجْعَلِ الْمَعْرُوفَ مِنْ دُونِ عَرْضِهِ يَرَهُ وَابْنُ لَا يَتَّقِي الشُّمَّ يَشْمُ^۳
بنابراین حسب و نسب دو عامل مهم و حیاتی در جامعه عرب
پیشااسلامی بود که با ظهور اسلام جنبه‌های از آنها مذموم شدند و طرد
گردید.

۱. ابن خلدون، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۲. ابن منظور، ج ۱، صص ۳۱۰-۳۱۱.

۳. آن کس که برای حفظ آبروی خود نیکی کند بر آبروی خود بیفزاید و آن کس که از
دشنام‌گویی نهریزد دشنام نشود. محمد بن احمد ازهری، ج ۴، تهذیب اللغة، قاهره، بی‌تا،
ص ۳۲۹. ابن حبیب بغدادی، المحبر، بیروت، دار الافاق الجدیدة، بی‌تا، ص ۳۱۰.